

**دکتر رجیعی و نوقی مطلق**

استاد یار گروه تاریخ

دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

Dr.vosoughi@yahoo.com

## **روابط آل بویه و مصر**

### **چکیده:**

روابط آل بویه با مصر، از زمان تثبیت سلطه فاطمیان بر مصر شروع شد. با وجود اشتراکات مذهبی، انتظار می‌رفت دو دولت شیعی با یکدیگر روابط دوستانه و تعامل داشته باشند. اما منافع و مصالح سیاسی مانع تحقق این امر شد. به نظر می‌رسد توسعه طلبی طرفین و اختلافات مذهبی در پاره‌ای از اصول اعتقادی، در ایجاد دشمنی و تخاصم بین آن‌ها نقش عمده داشته است. در این ایام ما شاهد تحریکات سیاسی و جبهه‌بندی، نظامی طرفین علیه یکدیگر هستیم. اما باید توجه داشت که هر یک از این دو دولت، طرف مقابل را بر سایر دولت‌ها که از نظر مذهبی با آنها در اختلاف بودند ترجیح می‌دادند. به همین دلیل است که علیرغم دشمنی سیاسی، در پاره‌ای از موارد شاهد برقراری صلح و دوستی و تبادل نامه و سفیر می‌توان بود. به همین علت بود که دشمنی طرفین هیچ وقت به برخورد نظامی آنها به صورت مستقیم و جدی منتهی نگردید.

پناهنده شدن برخی از شاهزادگان آل بویه به مصر در گریز از رقبای خویش، سندی متقن بر این مدعا می‌باشد.

### **کلید واژه:**

آل بویه، فاطمیان، سیاست خارجی، اختلافات مذهبی، مصر، بغداد، تبادل سفیر، قرامطه.

## الف) دوران سلطنت معزالدوله (۷۲-۸۳۳۸هـ)

تسلط آل بویه بر بغداد در سال ۳۳۴ هـ توسط معزالدوله بویهی تأثیر عمیقی در معادلات سیاسی منطقه بر جای گذاشت و شکوه و اقتدار خلافت عباسی را در هم ریخت. از استقلال طلبی دولت‌های محلی مانند حمدانیان، جلوگیری کرد و سیاست توسعه طلبی دولت بیزانس و مصر و قرمطیان ... در حوزه سرزمین‌های شرقی را، عقیم نمود. با این وجود دیری نپایید که امنیت عمومی، بر اثر آشوب‌های داخلی و نبردهای خارجی به مخاطره افتاد.

بنا به قول طقوس، انتظار می‌رفت که آل بویه بعد از تسلط بر قلمروی عباسیان، با توانایی که داشتند، آرامش و وحدت را در آن برقرار ساخته، مانع سرکشی سربازانشان و برانگیخته شدن آشوب‌های مذهبی شوند. اما در عمل چنین هدفی تحقق نیافت. زیرا آن‌ها به دلیل اختلافات مذهبی که با خلافت عباسی داشتند در حالی وارد بغداد شدند که روح دشمنی و عداوت را با خود همراه داشتند.

معزالدوله به فکر الغاء خلافت عباسی و برپایی خلافت علوی و انتصاب یکی از رهبران زیدی افتاد. او با وجود توانایی بر این کار بعد از مشورت با یارانش، به خاطر ترس از ایجاد تنش‌های شدید در جهان اسلام و سست شدن پایه‌های حکومت بویه، دست به چنین کاری نزد. بلکه خلافت عباسی را ابقاء نمود و خلیفه را در امور سیاسی و دینی به عنوان یک مقام تشریفاتی شریک کرد.

سرزمین عراق همواره محل توجه خلفای فاطمی مصر، به خصوص بعد از تسلط آل بویه بر آن جا بود. آنها آشکارا حق سیادت خلفای عباسی را بر تمام عالم اسلامی منکر شدند و به آن‌ها به عنوان غاصبین خلافت از دست شیعیان می‌نگریستند. آل بویه سخت تحت تأثیر تبلیغات فاطمیان قرار گرفتند.<sup>۱</sup>

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد روابط آل بویه با مصر، ابتدا از زمان حکومت دولت اخشیدیان مصر برقرار بوده است. چنان که در سال ۳۳۸ هـ ق که برابر چهارمین سال حکومت آنوجور اخشیدی بر مصر بود، از طرف وی هدایای گرانبهایی برای معزالدوله

فرستاده شد. ضمن آن از معزالدوله خواست تا با مشارکت برادرش در امر حکومت مصر و این که بعد از وی جانشین شود موافقت کند. معزالدوله با این درخواست موافقت کرد.<sup>۲</sup>

جانشینان معزالدوله راه او را ادامه داده و با فاطمیان ارتباط برقرار نمودند و به داعیان آن‌ها اجازه‌ی نشر عقاید خود در عراق و تمام نواحی که تحت سیطره‌ی آنها بود، دادند. آل بویه علی‌رغم این که از سیطره و نفوذ فاطمیان در هراس بودند اما از نظر مذهبی، فاطمیان را بر عباسیان ترجیح می‌دادند. به همین دلیل العزیز بالله هیچ تلاشی در جهت تعرض به خلافت عباسی ننمود و فقط به فعالیت‌های سیاسی اکتفا کرد. از این رو بین او و عضدالدوله بویهی در عهد خلافت الطائع نامه‌هایی ردوبدل شد. عضدالدوله نیز به امامت و پیشوایی وی اعتراف نمود. از طرفی تجاوزات مکرر بیزانسی‌ها به حدود مرزی طرفین- عباسیان و فاطمیان- تأثیر زیادی در نزدیکی آن‌ها و همکاری ایشان در جهت طرد دشمن مشترکشان داشت.<sup>۳</sup> این موضوع از محتوای نامه‌ای که العزیز بالله خلیفه در سال ۳۶۹ هـ ق/ ۹۷۹ م برای عضدالدوله فرستاد کاملاً روشن می‌گردد. در این نامه آمده:

... رسول تو همراه رسولی که به سوی تو فرستاده شده بود به حضور امیرالمؤمنین رسید. مراتب اخلاص و ارادت تو نسبت به دوستی امیرالمؤمنین و معرفت حق امامتش و حمایت و پشتیبانی از آباء اجداد او که هادیان هدایت یافته هستند اظهار شد. امیرالمؤمنین از آن چه که از تو شنید بسیار مسرور گردید. همانا تو از حق عدول نمودی ... و به خوبی از نفرت دشمنی مسلمانان از مشرکان و خرابی شام و فقر و ناتوانی مردم آن و افزایش قیمت‌ها آگاه هستی. به همین خاطر امیرالمؤمنین خود به سوی مرزها عازم خواهد شد و در حیره اقامت خواهد کرد و نامه‌ی او بزودی به تو تقدیم می‌گردد. پس خود را برای جهاد در راه خدا آماده کن.<sup>۴</sup>

ابن مسکویه در ذکر حوادث سال ۳۶۹ هـ ق که، مصادف است با زمان خلافت الطائع و حکومت عضدالدوله بر عراق، خیر از ورود سفیری، از جانب خلیفه فاطمی مصر العزیز بالله، به بغداد می‌دهد. وی می‌نویسد که، در این سال در ماه شعبان فرستاده مصر وارد شد و نامه‌های خویش را تحویل داد. در مقابل برای ادای جواب، قاضی ابومحمد

العمانی همراه سفیر مزبور به سوی مصر فرستاد.<sup>۳۰</sup> ذهبی نیز به این موضوع اشاره کرده می‌نویسد: در شعبان سال ۳۶۹ رسول‌العزیز صاحب مصر با نامه نزد عضدالدوله آمد. پیوسته برای عضدالدوله آنها را جواب می‌داد که مضمون آنها تأکیدی بود بر دوستی طولانی و حسن نیت طرفین.<sup>۳۱</sup>

از این نامه مستفاد می‌گردد که ابتدا عضدالدوله بوده که نامه و رسول نزد خلیفه مصر فرستاده، زیرا معزالدوله اشاره به آمدن رسول وی به مصر می‌کند.

عضدالدوله نامه‌ی العزیز بالله را جواب داد و در آن به پیوند و خویشی وی به اهل بیت علیهم السلام اقرار و تحت عنوان «حضرت شریف» او را مخاطب قرار داد. ضمناً اطاعت خود را نیز از وی اعلان نمود. این رفتار وی عجیب به نظر می‌رسد. به خصوص این که ابن ظافر متذکر می‌گردد که عضدالدوله به انتساب وی به فاطمه زهرا سلام الله علیها اعتراف نکرد.<sup>۳۲</sup> ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی، درباره‌ی نامه‌ی مزبور می‌نویسد که، من از شخصیت عضدالدوله تعجب می‌کنم در حالی که بر خلافت عباسی تسلط داشت و خلیفه را امر و نهی می‌نمود، در برابر خلیفه مصر این گونه رفتار می‌کند. همه می‌دانند که بین خلفای عباسی و فاطمیان مصر دشمنی بود، و گمان نمی‌کنم عضدالدوله چنین نامه‌ای نوشته باشد مگر این که قبول کنیم وی از روی عجز و ناتوانی در برابر فاطمیان دست به چنین کاری زده است. این که وی نامه را در حضور خلیفه الطائع خوانده و با آگاهی او چنین نامه‌ای را در جواب داده است، این از عجایب است.<sup>۳۳</sup>

بنا به قول طقوس، نظر درست این است که استقبال عضدالدوله از رسول العزیز بالله و ارسال چنین نامه‌ای، تصمیمی عملی از سوی وی بوده تا با تقسیم دوستی و محبتش بین عباسیان و فاطمیان بتواند سیادت خود را حفظ نماید. خلافت عباسی در این زمان دچار ضعف شده بود، در حالی که خلافت فاطمیان در اوج قدرت خود به سر می‌برد. اگر عضدالدوله برای تسلط بر خلافت مصر تلاش می‌کرد سیادتش بر عراق ضعیف می‌گردید. اما زمانی که فاطمیان در شام پایه‌های قدرت خویش را تثبیت کردند و برای گسترش نفوذ

خویش بر عراق زمینه‌سازی می‌کردند تصادم منافع دو قدرت بویهی و فاطمی فراهم گردید. از این زمان به بعد است که روابط دولتی طرفین دگرگون و تبدیل به تخاصم شد.<sup>۷</sup> برای تحقق این هدف عضدالدوله تصمیم به استرداد مصر از دست فاطمیان گرفت. اما در این راه، به دلیل مرگ ناگهانی ناکام شد. بغدادی در کتاب خود به این حادثه اشاره می‌کند می‌نویسد:

«ابوشجاع فناخسرو بن بویه بر آن شد که آهنگ مصر کند و آن کشور را از چنگ باطنیه بیرون آورد از این رو بر درفش‌های سیاه خود نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد خاتم النبیین الطائع لله و امیرالمومنین ادخلو مصر ان شاء الله آمین. و چون به عزم رفتن به مصر سوی چادرها که برای لشکریان او زده بودند بیرون شد ناگهان مرگ او را فرگرفت و در گذشت»<sup>۸</sup>.

مقریزی نیز به جریان حمله عضدالدوله اشاره کرده اما چون زمان این حمله را بیان ننموده‌اند نمی‌توان پیش‌بینی کرد که مقصود مقریزی کدام حمله بوده است طبق تصریح وی، فناخسرو بویهی قصد ارسال لشکر به مصر نمود. اما برادرش برضد او به مخالفت برخاست و صاحب خراسان از وی یاری خواست. سپس با لشکر عظیم خود به مدد ایشان رفت. عضدالدوله لشکر خود را از بغداد فراخواند لذا از رفتن به مصر منصرف شد.<sup>۹</sup> از این مطلب می‌توان چنین نتیجه‌گیری نمود که حمله‌ای که مورخانی مانند ابن مسکویه بدان اشاره کرده‌اند غیر از این حمله‌ای بوده که مقریزی در کتاب خویش متذکر شده است.

از این فرصت جهت تشکیک در نسب فاطمیان بهره‌برداری نمود لذا شیعیان بغداد را فراخواند به آن‌ها گفت: خلیفه‌ی مصر ادعا می‌کند که او از علویان است پس انتسابش را انکار کنید. همچنین رسولی را نزد العزیز فرستاد اعلان نمود: «می‌خواهیم بدانیم تو چه کسی هستی» این امر بر خلیفه مصر گران آمد و تصمیم گرفت رسول عضدالدوله را به بغداد عودت دهد. رسول هنگام بازگشت بین راه در طرابلس به قتل رسید.<sup>۹</sup> شایان ذکر است برخی مانند ثعالبی، به قدرت فصاحت و بلاغت العزیز بالله خلیفه مصر اشاره

می‌نمایند و برای اثبات آن، به متن نامه‌ای که به عضدالدوله بویه‌ی نوشته بود و در حضور طایع‌الله خلیفه‌ی عباسی خوانده شده، اشاره می‌کنند. این نامه، اوج فضل و قوت و شوکت نگاشته شده که سیاهه‌ی آن نامه را ثعالبی در کتاب خویش، ذکر کرده است.<sup>۱۰</sup>

اگر نامه‌ی مزبور در سال ۳۶۹ نوشته شده باشد، ذهبی در ذکر سال ۳۷۱ به نامه‌ای دیگر اشاره می‌کند که بین العزیز برای عضدالدوله نوشته بود. وی می‌نویسد، العزیز العبیدی رسولی را نزد عضدالدوله فرستاد و نامه‌ای بدو نوشت که اول آن این بود: از عبدالله نزار العزیز بالله امیرالمؤمنین به عضدالدوله ابی شجاع مولی امیرالمؤمنین، سلام علیک همانا امیرالمؤمنین در پیشگاه تو خدایی را که نیست خدایی جز او و می‌خواهد از او، و می‌خواهد از او که بر جدش محمد صلی الله علیه و آله و سلم درود فرستد. و الکتاب مبینی علی الاستماله مع ما یسر الیه الرسول عتبه بن الولید، فیبعث مع الرسول رسولاً له و کتاباً فیه مودّه و تعللات مُجمله.<sup>۱۱</sup> ابن‌التغری نیز متن نامه مزبور را ذکر نموده است

به هر حال آنچه مسلم است این است که، خلفای فاطمی مصر در سیاست خارجی خویش، دو هدف عمده را دنبال می‌کردند: نخست اشاعه مذهب اسماعیلی، دوم، توسعه‌ی قلمرو. در زمینه‌ی فعالیت‌های خلفای فاطمی جهت تحقق اهداف مزبور آمده:

در مدتی بیش از یک قرن فعالیت‌های فاطمیان مستقیماً متوجه رسیدن به این هدف بود. گاه با جنگ و گاه از طریق دیپلماسی، درصدد آن بودند که تسلط خود را بر سوریه و عراق و حتی عربستان گسترش دهند ولی تنها به موفقیت‌های ناپیوسته‌ای دست می‌یافتند. علاوه بر قدرت نظامی و سیاسی، بر سپاه پر شمار و مبلغان و داعیان و کارگزاران و پیروانی فرمانروایی داشتند که تحت فرمان رئیس داعیان یا داعی‌الدعاه ساکن در قاهره، به پراکندن عقاید اسماعیلی و تبلیغ بر رأی خلفا در سرزمین‌های متصرفی خلفای عباسی مشغول بودند. پیوسته با تبلیغات ایشان، توسعه طلبی و بازرگانی بزرگی نیز همراه بود و با یک سیاست اقتصادی ماهرانه می‌خواستند راه بازرگانی با آسیا را از خلیج منصرف کنند و به بحر احمر بکشانند و به این طریق مایه‌ی ضعف عراق و قدرت مصر را فراهم آورند.<sup>۱۱</sup> فاطمیان اهداف آنی و دراز مدت وسیع و گسترده‌ای را در پیش گرفته بودند که برای

رسیدن به آن از انواع وسایل لازم بهره می‌جستند. ساماندهی تشکیلات منسجم تبلیغاتی تحت عنوان «داعیان» و یا توسل به قوه قهریه نظامی تماماً بر محور اهداف مزبور در حال فعالیت بود. آنها اغلب در نواحی دور دست قلمروی خلافت عباسی مانند یمن، هندوستان، افغانستان، شمال آفریقا ... به فعالیت می‌پرداختند اما وجود موانع عمده آنها را در این زمینه تا حدود زیادی ناکام گذاشت.

«سرانجام تلاش ایشان برای رهبری و ریاست، با شکست روبرو شد. فرمانروایی غزنوی شرق که فاطمیان سخت به او توجه داشتند، به ترویج مذهب تسنن پرداخت و از تأیید کنندگان شدید آن شد. آل بویه شیعی مذهب عراق که فاطمیان کوشیدند آنان را به جانب خود، به این عنوان که امامان علوی هستند، جلب کنند، پیشنهاد ایشان را نپذیرفتند و در نسب ایشان تردید کردند و به این ترتیب نیروی شیعیان در لحظه‌ای بحرانی دوباره شد. بدتر از همه آن که فاطمیان نتوانستند مسأله‌ی سوریه را حل کنند و وضع آنان در این سرزمین پیوسته نامطمئن و در معرض حمله و برافتادن به دست رهبران محلی رؤسای قبایل بدوی و قرمطیان برخاسته از شرق و بیزانسیان شمال بود. شاید سوریه مهم‌ترین مانع و پرتگاه بر سر راه پیشروی ایشان به جانب شرق بوده است. اوج توسعه‌ی فاطمیان در سال‌های ۵۱-۴۴۸ / ۹-۱۰۵۷ بود که سردار ترک ناراضی از عراق، ارسلان بساسیری، جانب فاطمیان مصر را گرفت و نخست در موصل و سپس مدت یک سال در بغداد در مراسم به نام خلیفه از ایشان یاد می‌کرد. ولی حکومت فاطمی قاهره نمی‌توانست چنان که باید از بساسیری حمایت کند و سلجوقیان بساسیری را از بغداد بیرون راندند و این حادثه در واقع شکست نهایی فاطمیان اسماعیلی به شمار می‌رود.

به این ترتیب فاطمیان نتوانستند همانند عباسیان به کار برخیزند و پیروزی‌های خود را از قسمت‌های محیطی به مرکز و از انقلاب به

امپراطوری جهانی ادامه دهند. ولی در نابسامانی و ویرانی، بر همان راه عباسیان با شتابی بیشتر پیشروی کردند.<sup>۱۲</sup>

آل بویه با وجود اشتراکات اعتقادی با فاطمیان یعنی شیعه بودن با آن‌ها دشمنی می‌ورزیدند. اختلافات مذهبی آل بویه و خلفای فاطمی مصر از آنجا ناشی می‌شود که اولی پیرو مذهب شیعه اثنی عشری (یا زیدیه) و دیگری پیرو مذهب اسماعیل بود...

«در این دوره [آل بویه] نه تنها شیعیان زیدی بلکه دوازده امامیان در عراق سربلند می‌زیستند و آن زمان در جهان اسلامی به اهمیت و اعتبار قابل توجه دست یافته بودند. ولی آل بویه همچون دربار خلیفه، سخت با اسماعیلیان دشمن بودند و این وضع با غریزه‌ی میل به بقای ایشان تقویت شده بود. این ترتیب تعادل قدرت در قسمت شرقی هلال حاصل‌خیز و بالخاصه در قرن پنجم / یازدهم، چندان به هم خورد که خطری جدی برای خلافت به شمار می‌رفت».<sup>۱۳</sup>

سرزمین مصر قبل از تسلط فاطمیان بر آن جا، جزو قلمروی عباسیان شمرده می‌شد. خاندان اخشیدیان از طرف خلفا بر آن جا حکومت می‌کردند و از بغداد اطاعت داشتند. با روی کار آمدن حکومت طولونیان بر مصر، انتظار می‌رفت که آنان بتوانند مصر را هم چنان حفظ بکنند اما عملاً این طور نشد. یکی از دلایل موفقیت فاطمیان در فتح مصر، غفلت خلفای عباسی و آل بویه از امور آن سرزمین باید دانست، چنان که آمده:

«المعزالدین الله را خبر رسید که اوضاع مصر پس از مرگ کافور اخشیدی پریشان شده است و مردم دچار قحط و غلاء گردیده‌اند و فتنه‌ها در آن دیار افزون گشته و بغداد نیز چون سرگرم کشمکش‌های میان بختیار بن معزالدوله و عضدالدوله پسر اعم اوست، بدان نمی‌پردازد. معز آهنگ حرکت به مصر نمود و جواهر الکاتب را به مغرب فرستاد تا کتابه را بسیج نماید و عمال خود را در برقه فرمان داد که در راه او چاه‌ها حفر کنند [تا



سپاهیان و اسبان تشنه نمانند]. پس در سال ۳۵۵ جوهر روانه‌ی مصر گردید.<sup>۱۴</sup>

با استقرار فاطمیان بر مصر، روابط بین آنان و خلفای عباسی نیز شروع شد. بنا به قول سیوطی استقرار در سال ۳۵۸ هـ ق اتفاق افتاد<sup>۱۵</sup> توسعه طلبی و اختلافات مذهبی به عنوان این دو عامل عمده، در وقوع تصادم بین آنها نقش ایفا می‌نمود. چنان که به مجرد تصرف مصر، فاطمیان توجه خود را به شام و شمال عراق معطوف داشتند. در سال ۳۵۹ هـ ق فاطمیان، طبریه و دمشق را از قلمروی عباسیان منتزع و ضمیمه‌ی مستملکات خویش نمودند. کوشش ابوالقاسم بن ابی لیلی الهاشمی برای ابقای حاکمیت عباسیان بر دمشق بی نتیجه ماند.<sup>۱۶</sup>

«پس از آن که [پس از دوران عزیز]، در زمان امامان بعدی، فاطمیان راه رسیدن به بغداد را از طریق شام، فوریت کمتری دنبال می‌کردند. رویای فتوحات مشرق از میان نرفت، ولی به تدریج واقعیت سیاست‌های شام آنها را مجبور ساخت به یک رشته اتحادها و ائتلاف‌های محلی با حکمرانان رسمی شهرها و خاندان‌های امرایی که بر طوایف محلی عرب سلطه داشتند، رضایت دهند. فاطمیان در همان سال حکومت خود بر مصر دریافتند که اگر سوریه راه گشودن مشرق باشد، احتمال دارد که معبری هم برای عکس آن باشد، یعنی معبر تاختن نیروی مهاجمی بر ضد آنها، چنان که قبلاً هم یک بار اتفاق افتاده بود و آن هنگامی بود که قرمطیان از همین راه به مصر تاختند. در واقع، به تدریج قیومیت و سلطه فاطمیان بر شام به صور مختلف آن به عوض آن که جزئی از نقشه تهاجمی باشد، به یک استراتژی‌ای دفعی برای حفظ دولت خلیفه در مصر تبدیل شد.»<sup>۱۷</sup>

شایان ذکر است دولت مصر از همان بدو امر یعنی ابتدای استقرار بر مصر (۳۵۸ هـ) در جهت تحقق سیاست خارجی خویش، به شام لشکرکشی کرد. طبق تصریح منابع، در سال ۳۵۸ هـ ق از طرف المعز بالله خلیفه مصر لشکر عظیمی همراه با جعفر بن فلاح به شام

فرستاده شد. وقتی سپاه به رمله رسید بین جعفر و حسن بن عبدالله طغج حاکم رمله جنگ‌هایی در گرفت. سپاه المعز پیروز شد، طغج و لشکریانش اسیر شدند. جوهر آن‌ها را نزد المعز فرستاد. المعز بر آن سرزمین استیلا یافت و دارایی آنها را تصرف نمود. آنگاه جعفر بن فلاح را با سپاهی به آن سرزمین فرستاد. اهالی آنجا پیشاپیش دعوت خلیفه مصر را پذیرفته بودند لذا در آن جا به دمشق رفت بر آن جا دست یافت. خطبه خلفای عباسی را انداخته، به نام خلیفه مصر خطبه خواندند (محرم ۳۵۹ هـ.ق). اما در همان زمان واقعه دیگری بین مردم دمشق و جعفر بن فلاح رخ داد. که بر اثر آن مجدداً خطبه خلیفه مصر قطع شد با این وجود اندکی بعد جعفر بن فلاح پیروز شد خطبه را به نام خلیفه مصر برقرار نمود.<sup>۱۸</sup> قابل ذکر است ذهبی نیز در بیان حوادث ۳۵۷ هـ.ق به واقعه مزبور اشاره نموده است.<sup>۱۹</sup>

روابط رسمی و عملی بین آل بویه و فاطمیان در واقع از زمان تسلط عضدالدوله بر بغداد شروع شد. زیرا وی امپراتوری عظیمی تشکیل داد که قدرت‌های موجود آن منطقه خصوصاً دولت نوپا ولی قدرتمند فاطمیان را به مخاطره انداخت. از این رو برخورد بین دو دولت امری اجتناب ناپذیر می‌نمود.

«تا بهار سال ۳۶۹ هـ.ق / ۹۸۰م جنگ‌های عضدالدوله در معنی پایان

گرفت. وی در این هنگام پادشاه امپراتوری بود که وسعت آن به مراتب

بیش از یک مجموع وسعت امپراتوری از عمان تا کرانه‌ی دریای خزر و از

کرمان تا سرحدات شمالی سوریه می‌رسید، از همدان به بغداد بازگشت».<sup>۲۰</sup>

دلیل دوام دراز مدت عضدالدوله در بغداد هم سیاسی بود هم روانی. می‌بایست دستاوردهای تازه‌اش را تحکیم بخشید، و این دستاوردها را دولت سامانی در مشرق، خطر تازه‌ای در شکل فاطمیان در مغرب و بالاخره قدرت غیر مسلمانان بیزانس در شمال تهدید می‌کردند. در برابر دشمنان مسلمان، خلافت عباسی هنوز به عنوان سلاحی با ارزشی در دست کسی بود که بر آن استیلا داشت. در برابر خطری که از سوی فاطمیان خلافت را تهدید می‌کرد، حضور قدرت شیعی میانه رو در بغداد که دست کم نسبت بدان تسامح

داشت، می‌بایست برای سامانیان که سنی راسخ اعتقادی بودند نسبتاً قابل تحمل به شمار آید.

همان منبع تصریح می‌کند که خلافت برای عضدالدوله جهت تحکیم موقع داخلی خود حتی بیشتر ضروری بود، تا وسیله‌ای که با آن در نگرش‌های سامانیان نفوذ کند. شهر بغداد در مقام مقر خلیفه و نیز مرکز خیال انگیزی بود که عضدالدوله از آنجا سیاست خارجی خود را که به تازگی نیروهایش را در آن مستقر کرده بود اداره می‌کرد. وی از بغداد ارتباط سیاسی خود را با قاهره و قسطنطنیه شروع کرد و با هر دو اقدام به تبادل سفیر پرداخت. مسائلی که در مذاکره وی با قاهره موضوع بحث قرار گرفت، شامل سیاست‌های آنها در خصوص قرمطیان، جهاد با دولت بیزانس، دشمن هر دو و مسأله‌ی نسب علوی فاطمیان می‌گردید.

قرمطیان دشمنی خود را با فاطمیان را مدت‌ها پیش از سال ۳۵۸ هـ ق / ۹۶۹ م آشکار کرده بودند، و به جز این آنها عضدالدوله را در جنگ با عزالدوله یاری رسانده بودند. امیرالامراء در ابتدا در مورد اصل و نسب علوی فاطمیان امتیازاتی داده بود، اما چون این کار معارض سیاست وی نسبت به خلافت و سبب ایجاد ناآرامی در میان رعایای شیعه‌ی او شده بود، این شناسایی را پس گرفت.<sup>۲۱</sup>

رفتارهای وی با فاطمیان و قسطنطنیه کاملاً روشن می‌سازد که وی تمایلی در دست زدن به اقدامات ماجرا جویانه در شمال و مغرب نداشته است. اگر هم به جاه‌طلبی‌های بیشتری علاقه داشته است، بیماری رو به فزاینده، او مانع از این گونه نقشه‌ها می‌گردید.<sup>۲۲</sup> فاطمیان در عصر طلایی حکومت خویش که مربوط به دوره خلافت ابی منصور نزار العزیز است توانستند قلمرو وسیعی شامل شمال آفریقا، یمن، مکه، دمشق و موصل ... تحت سلطه خویش درآورند.<sup>۲۳</sup> واکر در کتاب سیاست خارجی فاطمیان می‌نویسد:

«یک پرسش به جا می‌ماند. اما پرسشی که در نهایت پاسخ آن

دشوار است، این است که آیا امامان فاطمی، اگر می‌توانستند آخرین گام را

به سوی مشرق بردارند و بغداد را فتح کنند، باز هم قاهره را به عنوان پایتخت خود حفظ می‌کردند. مسلم است که خود بغداد، شهر عباسیان هرگز در چنین نقشی به کار گرفته نمی‌شد، اما باز یک شهر جدیدالاحداث می‌توانست به آسانی در پی فتح آن پدید آید با این وجود با همه شواهدی که در دست است و نشان می‌دهد که فاطمیان چنین خط مشی و سیاستی را دست کم تا زمانی که بساسیری، آخرین قهرمان آنها که جداً بخت آن را داشت که برای همیشه از عباسیان خلع ید کند، در ۱۰۶۰/۴۵۱ شکست خورد، تعقیب می‌کرده‌اند، این نکته مهم باقی می‌ماند که آیا آنها اندیشه تغییر پایتخت را می‌داشته‌اند، ترجیح می‌داده‌اند که همانا از قاهره بر مشرق حکومت کنند».<sup>۲۴</sup>

### اتحاد عزالدوله بختیار و قرامطه (۳۶۷-۳۵۶)

بین قرامطیان و فاطمیان مصر علی‌رغم اشتراکات فراوان اعتقادی، دشمنی شدید برقرار بود. در سال (۳۶۱ هـ.ق) قرامطیان بحرین تصمیم حمله به شام را گرفتند و از عزالدوله کمک و سلاح خواستند، او نیز قبول کرد. این حرکت عزالدوله در واقع تحریک دشمن بر ضد فاطمیان محسوب می‌شد. چنان که به محض حضور قرامطیان در شام، جنگ بین آنها به وقوع پیوست. ابن اثیر به این موضوع اشاره نموده می‌نویسد:

«در ذیقعد سال ۳۶۱ هـ.ق، قرامطیان به دمشق رسیدند و آن را تصرف کرده، جعفر بن فلاح را کشتند. علت آن این بود که قرامطیان چون متوجه شدند جعفر بن فلاح بر شام چیره گردیده است، دچار تشویش خاطر گشتند. زیرا که بین قرامطیان و ابن طغج قرار بود که هر سال سیصد هزار دینار برای قرامطه بدهد. همین که جعفر بن فلاح دمشق را متصرف شده فهمیدند که آن مال دیگر به دستشان نخواهد رسید. پس عزم نمودند، قصد شام کنند. در آن هنگام حسین بن احمد بن بهرام قرامطی پیشوای قرامطیان

بود. او در حرکت به طرف شام به عزالدوله بختیار پیغام فرستاد و از او مساعدت مالی و سلاح طلب کرد. عزالدوله درخواست او را اجابت کرد و قرار بر این شد که چون به کوفه برای حرکت به سوی شام رسیدند، مساعداتی که طلب کرده بود به او رسانده شود. همین که به کوفه رسیدند، بختیار آن چه که خواسته بودند به آنها رساند آنگاه به سوی شام حرکت کردند.

چون خبر عزیمت آنها به شام، به جعفر بن فلاح رسید، بدان توجهی نکرد، و بیمی به خود راه نداد احساس وجود قرمطیان نکرد مگر هنگامی که در بیرون از دمشق او را تحت فشار گذاشته به قتل رساندند و مال و سلاح و دواب او را به غنیمت گرفته دمشق را متصرف شدند و به مردم آنها امان داده. آنگاه رو به سوی «رمله» نهاده بر آنجا و تمام حوزه‌ی مربوط بدان مسلط شدند.

همین که فاطمیان که در آن منطقه سکونت داشتند، خبر کارهای قرمطیان را شنیدند به «یافا» عزیمت نمودند. در آنجا متحصن شدند. قرامطه رمله را متصرف شده، آنگاه متوجه مصر گشتند. گروهی از خود مأمور محاصره یافا نمودند چون بدان سرزمین رسیدند جمع زیادی از عرب‌ها، و سربازان و اخشیدیها و کافوریها، به قرمطیان پیوستند و در «عین شمس» مصر اجتماع کردند.

سپاهیان جوهر نیز گرد آمده و به مقابله با آنها برخاسته و چندین بار با هم نبرد کردند. در آن روزها پیروزی با قرمطیان بود. آنان فاطمیان را به شدت محاصره کردند. از سوی دیگر در برخی از روزها فاطمیان از مصر بیرون شده، به مقابله‌ی قرامطه شتافته، بر میمنه اردوی آنها حمله کردند عربها و دیگران که به قرمطیان پیوسته بودند شکست خورده قصد مرکز

قرامطه نمودند و آنجا را به باد غارت گرفتند قرامطیان ناگزیر شدند آن جا (عین شمس) را ترک کرده، به شام باز گردند و در «رملة» فرود آمدند. آنان یافا را در محاصره‌ی شدید قرار داده. بر پناهندگان آنجا سخت گرفتند. جوهر از مصر گروهی از یارانش را به یاری محصورین به یافا گسیل داشت. با این گروه پانزده مرکب خواربار حمل می‌شد قرامطه مراکب خود را به سوی کاروان فرستادند، محمولات آنها را گرفتند. فقط یکی از مرکب‌ها نجات یافت که آن را هم رومیان متصرف شدند.<sup>۲۵</sup>

طبق گزارش منابع موجود قرامطه برای پیشبرد اهداف خود، از اخشیدیان نیز کمک گرفته بودند. چنان که ابی الفداء می‌نویسد: در ذی القعدة سال ۳۶۰ هـ قرامطه به دمشق رسیدند. جعفر بن فلاح کارگزار المعزالدین بالله بر آنجا حکومت می‌کرد. آنها را دست کم گرفت. در خارج دمشق بین آن دو، جنگ درگرفت قرامطه پیروز و بر دمشق دست یافته، بر مردم امان داده، پس به رملة رفتند آنجا را گرفتند. پس جماعتی از طرفداران اخشیدیان گرد آنها جمع شده قصد مصر کردند. به عین الشمس رسیدند. بین آنها و جوهر و مغاربه جنگ‌ها درگرفت قرامطه پیروز شده سپس مصریان بر آنها غلبه یافتند. قرامطه به شام برگشتند. بزرگ آنها در این زمان حسن بن احمد بن بهرام بود.<sup>۲۶</sup>

فتنه قرامطه تا سال ۳۶۴ هـ همچنان ادامه داشت. چنان که در سال ۳۶۳ هـ قرامطه به سوی مصر حرکت کرده بین آنها و المعز جنگ‌ها درگرفت. اما سرانجام قرامطیان شکست خوردند و از آنها جمعیت زیادی کشته شده، باقی سپاه عقب‌نشینی کردند. المعز به دنبال آنها هزار سوار فرستاد. قرامطه به الاحساء قلیف رفتند. هنگامی که قرامطه شکست خوردند و از شام دور شدند المعزالدین الله فرمانده‌ای به نام ظالم بن موهوب العقیلی را به دمشق فرستاد. به زودی موقعیت ظالم بالا گرفته جماعت زیادی دور وی گرد آمدند. اما بین مردم دمشق و مصریان درگیرها و آشوب‌های زیادی رخ داد تا حدی که برخی نقاط دمشق را سوزاندند. این اغتشاشات تا سال ۳۶۴ هـ ادامه یافت.<sup>۲۷</sup>

## تسامح العزیز بالله خلیفہ مصر نسبت بہ سرکشی قسام در دمشق از بیم حملہ عضدالدولہ بویہی

قسام یکی از نزدیکان الپتکین بود. هنگامی که الپتکین از دمشق برگشت وی در سال ۳۶۸ هـ قیام کرده بر آنجا دست یافت.<sup>۲۸</sup> قسام در دمشق قیام کرد، بر آن جا دست یافتند، به حکومت پرداخت. چون قسام به خلیفہ مصر اعلان نموده بود که هر گاه عضدالدولہ به دمشق حملہ کند خود مانع ورود او به شهر خواهد شد لذا خلیفہ بنا به مصلحت سیاسی او را به حال خود وا گذاشت این امر سبب شد تا بتواند تا سال ۳۶۹ هـ ق بلامنازع حکومت کند. شرح این حادثہ را ابن اثیر این گونه بیان دارد:

همین که الپتکین، چنان که یاد کردیم، دمشق را ترک کرد. قسام بر مردم دمشق سروری پیدا کرد و سبب آن این بود که «الفتکین» قسام را به خود نزدیک و به او اعتماد پیدا کرد، و بسیاری از امور به او واگذار شد. پس بلند آواز گردید و نام آور شد و هواخواهانش از تازه واردان فزونی یافتند و بر شهر و حکومت بر آنها مسلط گردید. ابو محمد فرمانده که از جانب العزیز به سمت والیگری دمشق تعیین شده بود. به شهر بازگشت ولکن با قسام کارش سرانجام نیافت، و حکمش را کسی نمی خواند و امر قسام نافذ و مجری بود و به نام العزیز بالله دعوت می کرد.

ابی تغلب بن حمدان صاحب موصل در حال انہزام چنان که یاد کردیم، به دمشق رسید قسام مانع از ورود او به شهر شد و از او بترسید و مانع از ورود او به شهر شد و از او بترسید که یا به قهر و غلبه و یا بامر العزیز زمام امور شهر را قبضه کند و از ابو تغلب متوحش شد و میان او و همراهانش ابی تغلب بیکاری رخ داد. ابو تغلب از آنجا به طبریہ رفت.

از جانب العزیز سرکرده ای به نام الفضل وارد دمشق شد و قسام را در شهر دمشق محاصره کرد اما به او دست نیافت و از آن جا بازگشت. قسام هم چنان تا سال سیصد و شصت و نہ در دمشق به جای ماند. از

مصر امیری به نام «سلمان بن جعفر بن فلاح» به دمشق گسیل گردید. و مردم را از حمل سلاح نهی کرد کسی به سخنش گوش نداد. قسام هواخواهان را بر سلمان گمارد و با او جنگیدند و از محلی که اقامت داشت بیرون کردند.

در آن رویداد قسام در مسجد جامع بود و مردم نزد او بودند، پس صورت جلسه‌ای تنظیم کرد و به گواهی مردم حاضر در مسجد رساند و نزد العزیز فرستاد و یادآور شده بود که در آن فتنه او در مسجد بود و گواه بر آن نبوده است، و از خود گذشتگی عرضه داشت که هر گاه عضدالدوله بن بویه و با سپاهش قصد او کنند. و خود با او خواهد جنگید و مانع ورود او به شهر خواهد شد. العزیز در این حال از قسام چشم پوشید و به گناهِش نگرفت زیرا می‌ترسید عضدالدوله قصد شام کند و همین که سلمان دمشق را ترک کرده فرمانده ابومحمد به دمشق بازگشت ولی حکمش کسی نمی‌خواند. همه‌ی احکام در دست قسام بود و این حال دوام پیدا کرد.<sup>۲۹</sup>

### پناهندگی الپتکین به فاطمیان مصر

الپتکین ترک از موالی معزالدوله بن بویه بود.<sup>۳۲</sup> در سال ۳۶۵ هجری بین ترکان و دیلمیان در بغداد اختلاف افتاد. ترکان به فرماندهی سبکتکین پیروز شدند اما اندکی بعد سبکتکین درگذشت.<sup>۳۳</sup> در این زمان بختیار بر بغداد حکومت می‌کرد. ترکان به جای سبکتکین فردی به نام الپتکین را به فرمانده خویش برگزیده، بر ضد بختیار دست به قیام زده، بختیار را در واسط محاصره کردند. بختیار، برای سرکوبی شورش ترکان از عضدالدوله کمک خواست. عضدالدوله درخواست وی را اجابت کرده راهی بغداد شد.<sup>۳۴</sup>

الپتکین که در واسط بود چون خبر حرکت عضدالدوله را شنید به حمص فرار کرده، در حدود آنجا فرود آمد، آنگاه تصمیم به تصرف دمشق گرفت. بنا به قول ابن خلدون، الپتکین بعد از شکست از بختیار راه دمشق را در پیش گرفت.<sup>۳۵</sup> الپتکین در خارج



از دمشق اردو زد. در این هنگام حکومت دمشق را شخصی به نام ریان (زیاد) خادم معزالدین به عهده داشت که بسیار ضعیف النفس بود «تحت اراده‌ی اوباشان و سفلگان شهر قرار داشت». این امر به اعیان شهر تحمل ناپذیر بود. لذا از الپتکین خواستند تا حکومت شهر را به عهده گیرد. الپتکین بعد از گرفتن سوگند وفاداری از آنها وارد شهر شد.<sup>۳۶</sup>

ابن مسکویه می‌نویسد الپتکین در سواحل «دیالمه» از عضدالدوله شکست خورده به دمشق رفت.<sup>۳۷</sup> مقریزی علت آمدن وی را به دلیل پراکنده شدن سپاهش بعد از شکست از عضدالدوله دانسته می‌نویسد: بعد از مدتی جنگ جزء عده‌ای اندک پیرامون افتکین نماندند وی به شام آمد.<sup>۳۸</sup> حاکم بعلبک ظالم بن موهب عقیلی دست نشانده مصر به مقابله او آمد. از آن طرف ابوالمعالی بن حمدان نیز بشاره خادم را از حمص با ۳۰۰ مرد جنگی به یاری وی در جوشر فرستاد. بشاره خادم، ظالم را منصرف کرد.<sup>۳۹</sup> طبق گفته مقریزی وقتی الپتکین به سوی دمشق حرکت کرد مردم به استقبالش آمده از ایشان خواستند تا حاکمیت مصر را بر آنجا خاتمه دهد.<sup>۴۰</sup> ریان از شهر بیرون شد. الپتکین نام خلیفه‌ی مصر را از خطبه انداخت به نام طائع عباسی خواند. وی آرامش را بر دمشق برقرار و تمام امور را خود به دست گرفت. سپس از المعزالدین درخواست نمود تا حکومت دمشق را برای وی تأیید کند. اما خلیفه به بسیج سپاه مبادرت ورزید. لیکن به علت درگذشت وی، این کار عقیم ماند. بعد از درگذشت المعزالدین الله و روی کار آمدن پسرش العزیز بالله، الپتکین به قصد تصرف قلمروی وی در شام قیام نمود. به زودی بعد از چند جنگ صیدا، عکا و طبریه را به تصرف خویش درآورد.

در ذی‌القعدة سال ۳۶۵ هـ العزیز بالله، جوهر الکاتب را برای رویارویی با وی به دمشق فرستاد. وی دمشق را به مدت دو ماه محاصره نمود. الپتکین از اعصم رهبر قرامطه در الاحساء یاری طلبید. اعصم نیز درخواست وی را اجابت نمود. بزودی سپاهی انبوه قریب به پنجاه هزار نفر از مردان شامی و اعراب گرد او جمع شدند. طبق گفته مقریزی عده‌ای از دیلمیان نیز به حمایت وی برخاستند<sup>۴۱</sup> آنان به رمله رفته آب را بر جوهر که هنوز

در آنجا بود بستند. جوهر به عسقلان آمد اما در آنجا نیز در محاصره قرار گرفت. چون عرصه بر وی تنگ شد چند تن از مغربیان را نزد الپتکین فرستاد به ایشان وعده‌های نیکو داد مطیع خود سازند. ولی قرمطی‌ها او را بازداشتند. جوهر ناامیدانه به مصر بازگشت این بار به اتفاق العزیز بالله با سپاهی مجهز به سوی الپتکین عزیمت نمود. در محرم سال ۳۶۷ ه‍.ق در رمله دو سپاه در مقابل هم صف‌آرایی کردند. العزیز بالله به وعده‌های طمع‌انگیز الپتکین را تطمیع کرد اما وی آن را نپذیرفت. سرانجام کار به جنگ کشیده شد، که به شکست فاحش الپتکین انجامید. الپتکین به اسارت درآمد. خلیفه اکرامش نمود با خود به مصر برد و از خادمان خاص گردانید. بعد از این شکست اعصم، رهبر قرامطه به الاحساء برگشت. الپتکین در دربار خلیفه‌ی مصر، منزلتی بالا پیدا کرد و در همان حال می‌زیست تا اینکه بین او و یعقوب بن کلس وزیر خلیفه دشمنی افتاد. سرانجام وزیر نیز با زهر، وی را در سال ۳۶۴ ه‍.ق از میان برد.

چون خلیفه از این ماجرا آگاه شد سخت متأثر شد وزیر را برای مدت چهل روز به زندان انداخت و مبلغ پانصد هزار دینار غرامت از وی گرفت سپس به مقام سابقش باز گرداند.<sup>۴۲</sup> جمال الدین کاشانی، فرماندهی قرمطیان، را که، به یاری الپتکین آمد، حسن بن احمد معرفی کرده است. همو تصریح می‌کند که همراه الپتکین چند تن از پسران مولای وی، یعنی معزالدوله نیز به خلیفه‌ی مصر پیوستند که آنها را «تشریفهای شاهانه بخشید، و اقطاع داد، و والی کرد».<sup>۴۳</sup>

طبق گفته‌ی کاشانی، بین العزیز بالله و عضدالدوله، مدام «ابواب مکاتبات مفتوح بود».<sup>۴۴</sup> در سال ۳۷۳ ه‍.ق العزیز بالله، از طرف خود ابواسحاق بویه را والی بغداد نمود. ابواسحاق تا هنگام مرگ در آن جا ساکن بود و بعد از آن پسر برادرش، مرزبان بن بویه در سال ۳۷۵ ه‍.ق والی گشت.<sup>۴۵</sup>

ابن خلدون قضیه الپتکین را در جای دیگر، بدین گونه نقل می‌کند:

المعزالدین الله در سال ۳۶۵ ه‍.ق بمرد، اعصم پس از مرگ او طمع

در بلاد شام کرد. الپتکین (الفنکین) ترک از موالی معزالدوله بن بویه، چون

بر بختیار عاصی شد و از او منهزم گردید به دمشق آمد. در آن ایام اوضاع دمشق آشفته بود، دمشقیان او را بر خود امیر ساختند. الپتکین با المعزالدین الله مدارا کرد تا بمرد آنگاه با پسرش العزیز بالله دم مخالفت زد. العزیز بالله جوهر سردار خود را با سپاهی به جنگ او فرستاد. الپتکین از اعصم یاری طلبید. اعصم به شام آمد و پس از نبردی رمله را از جوهر بگرفت. در این احوال العزیز بالله با سپاهی بیامد، الپتکین را بگرفت و اعصم به طبریه گریخت و از آنجا به احساء رفت.<sup>۴۹</sup>

ابن تغری نیز در گزارش سال ۳۶۸ هـ در این زمینه می‌نویسد: در این سال الپتکین امیر ابومنصور ترکی شرابی فوت کرد. وی از بغداد از ترس عضدالدوله فرار کرد. بین او و العزیز خلیفه مصر وقایعی چند رخ داد. در یکی از جنگ‌ها اسیر شد. خلیفه او را آزاد نمود و به فرماندهی سپاه منصوب کرد اما وزیر خلیفه یعنی یعقوب بن یوسف بن کلس از او ترسید. به وسیله سم از بین برد.<sup>۵۰</sup>

در همین زمینه در شذرات الذهب آمده: در سال ۳۶۴ هـ الپتکین از ترس عضدالدوله از بغداد گریخت به شام آمد به یاری مردم آنجا بر دمشق تملک یافت. وی دعوت عباسیان را رد کرده سپس به صیدا آمد با مصریها که فرمانده آنها جوهر بود جنگید. جوهر دمشق را به مدت ۷ ماه محاصره کرد. سپس در عسقلان جوهر را شکست داد. جوهر در عسقلان تحصن جست. الپتکین آن را ۱۵ ماه محاصره کرد. سرانجام الپتکین امان خواست جوهر وی را امان داد به مصر فرستاد. العزیز او را مورد اکرام قرار داد. اما ابن کلس وزیر از وی بیم به دل گرفت ایشان را مسموم نمود.<sup>۵۱</sup>

### استمداد ابوتغلب از خلیفه‌ی مصر بعد از فرار از مقابل عضدالدوله (۳۶۹ هـ.ق)

در سال ۳۶۸ هـ. ابوتغلب به همراه بختیار متفقاً به جنگ با عضدالدوله تجهیز شدند اما شکست خورده به رجه فرار کرد. در آنجا هیأتی را جهت انعقاد قرار داد صلح نزد عضدالدوله فرستاد اما عضدالدوله درخواست وی را نپذیرفت.<sup>۵۲</sup>

بعد از اینکه ابوتغلب از صلح با عضدالدوله و بازگشت به حکومت خویش در موصل نا امید شد به شام آمد. قسام که به نام العزیز بالله در دمشق خطبه می‌خواند و پس از الپتکین بر دمشق غلبه یافته بود چون ابوتغلب از وی درخواست ورود به دمشق گرفت قبول نکرد. زیرا از نفوذ و اقتدار ابوتغلب برخوردار نبود. ابوتغلب در بیرون شهر منزل کرد. سپس به العزیز بالله نامه نوشت و از وی خواست تا قسام را وادار نماید که دروازه‌ی شهر را به روی وی بگشاید. العزیز بالله از ابوتغلب درخواست نمود تا به مصر آمده همراه سپاهی مجهز به دمشق برگردد. اما ابوتغلب نپذیرفت. آن گاه بعد از زد و خوردی چند با قسام، به سوی طبریه رفت. العزیز بالله برای گوشمالی قسام یکی از سرداران خود به نام فضل را به دمشق اعزام نمود. هنگامی که فضل مشغول محاصره‌ی دمشق بود از ابوتغلب در طبریه درخواست نمود که به العزیز بالله بپیوندد. ضمناً به ایشان وعده‌های نیک داد. اما اینبار نیز درخواست آنها را رد کرد، از بنی عقیل کمک گرفت، به جنگ با سپاه مصر برخاست. سرانجام در جنگ رمله از فضل سردار مصر شکست خورد، پا به فرار نهاد. اما عده‌ای او را تعقیب کرده دستگیر نمودند نزد فضل آوردند. فضل خواست تا او را به مصر نزد خلیفه بفرستد. اما اطرافیان از جمله ذعفل او را بازداشت. زیرا می‌ترسید که در مصر مانند الپتکین مقام و مرتبتی یابد. بنابراین او را به قتل رسانید و سرش را برای خلیفه به مصر فرستاد.<sup>۵۳</sup>

مقریزی نیز در این زمینه می‌نویسد: وقتی ابوتغلب از مقابل عضدالدوله فرار کرد سپاهی را به سوی او فرستاد و به اکراد و رومیان نامه نوشت که به او پناه ندهند. ابوتغلب به آمد وارد شد. سپس به رجه رسید. در آنجا به العزیز بالله نوشت که او را پناه دهد سپس به حوران و دمشق آمد. در آنجا العزیز به قسام نامه نوشت که مانع او شود او نیز مانع شد.

کار و بار ابوتغلب بالا گرفت. قسام از او ترسید العزیز، فضل بن صالح را فرستاد. بزودی ابوتغلب بر اهراء دست یافت و گروهی از اعراب بنی عقیل به گرد وی اجتماع کردند. این جراح از طرف خلیفه به مقابله او رفت. هرکدام تصور می‌کردند که فضل بن صالح با آنهاست. بزودی جنگ در گرفت ابوتغلب شکست خورده، فرار نمود اما بر او دست یافته، کشتند. سرش را برای العزیز فرستادند.<sup>۴۴</sup> ابن تفری نیز در گزارش سال ۳۶۹ تصریح می‌کند: در این سال ابوتغلب فوت کرد. وی فرمانروای موصل، دیار ربیع و قلاع ابن حمدان بود. بین او خویشاوندانش و همچنین خاندان بویه چندین جنگ در گرفت. تا این که عضدالدوله او را از آنجا راند و قلمرویش را گرفت. ابوتغلب به اخلاط فرار کرد. سپس متوجه قلمروی مصر گردید. با یاران العزیز خلیفه مصر چندین جنگ نمود اما سرانجام در میدان جنگ کشته شد، سرش را برای العزیز فرستادند.<sup>۴۵</sup>

### ب) دوران جانشین عضدالدوله

شرف الدین پسر عضدالدوله بود که بعد از درگذشت پدرش توانست بر پاره‌ای از قلمروی بویه حکومت کند. وی در زمان پدر والی کرمان بود به محض مرگ پدر به فارس آمده آنجا را گرفت. شرف‌الدوله در سال ۳۷۶ به تصرف بغداد پرداخته به مدت دو سال و هشت ماه بر آنجا حکومت کرد تا این که در سن ۲۸ سالگی در سال ۳۷۹ هجری درگذشت. <sup>\*\*</sup> فقیهی، علی‌اصغر، تاریخ آل بویه، تهران: سمت، ۱۳۷۸، چاپ اول، ص ۹-۴۸. بنا به قول ابن خلدون، شکرالعزیدی پس از وفات عضدالدوله، از دست شرف‌الدوله ابوالفوارس شیرزاد (۳۷۲-۷۹) برادر عضدالدوله، گریخت و به مصر نزد العزیز بالله آمد و. خلیفه مصر او را اکرام و اعزاز داشت.<sup>۴۶</sup> ابن خلدون در مورد علت آمدن ایشان به مصر می‌نویسد:

شرف‌الدوله در سال ۳۷۸ هـ شکرخادم را بگرفت. این شکر از خواص پدرش عضدالدوله بود. او از ایام پدر به سبب سعایت‌های او کینه‌اش را به دل گرفته بود. از جمله کارهای شکر که سبب ملامت شرف

الدوله شده بود، یکی آن بود که در ایام پدرش عضدالدوله برای تقرب به برادرش صمصام الدوله او را از بغداد بیرون رانده و به کرمان فرستاده بود. چون شرف الدوله به پادشاهی نشست شکر پنهان شد و بر او دست نیافت. به هنگامی که شکر پنهان می‌زیست کنیزی زیبا که با او بود با دیگری سروسری یافت. شکر از این امر آگاه شد و او را بزد. زن کینه‌ی او را به دل گرفت نزد شرف الدوله آمد و جای او بنمود. شرف الدوله او را احضار کرد و آهنگ قتلش نمود. عزیز خادم شفاعت کرد و شرف الدوله او را بخشید. پس از چندی شکر اجازت خواست به حج رود، و به مکه رفت و از مکه به مصر. خلفای شیعه‌ی مصر او را به گرمی و اکرام پذیرا شدند و شکر در نزد ایشان مقامی ارجمند یافت.<sup>۶۰</sup>

ابن خلدون اضافه می‌کند که، وی در جنگ‌هایی که بین مشرقیان و مغربیان، در مصر راه افتاد شرکت می‌کرد، و جیش بن الصمصامه الکنامی و ارجوان را که بر ضد حسن بن عماد و اعیان کتامة قیام کرده بودند حمایت می‌کرد.<sup>۶۱</sup> از سرنوشت وی اطلاعی در دست نیست.

### سیاست مشترک بهاءالدین بویه (۳۷۹-۴۰۳ هـ) و العزیز بالله خلیفه مصر بر ضد سعدالدوله حاکم حلب:

در ۳۷۹ هـ بویه درگذشت بزرگان اطراف وی، برادرش ابونصر بهاءالدوله را به سلطنت برگماشتند که تا سال ۴۰۳ هـ حکومت کرد. در سال ۳۸۱ هـ ق بکجور که بر رجه و نواحی اطراف رقه مستولی شده بود از بهاءالدوله و العزیز بالله خلیفه مصر برای سرنوینی سعدالدوله، حاکم حلب درخواست کمک کرد. در این که بهاءالدوله بویه درخواست وی را اجابت کرد یا نه، ما اطلاع دقیقی نداریم اما دولت مصر به دلیل این که همواره چشم طمع به شام دوخته بود تحت تأثیر تبلیغات بکجور بلافاصله به سپاهی به فرماندهی نزالی، که فرمانروای طرابلس بود گسیل داشت، اما نتیجه‌ای از این لشکرکشی نگرفت. زیرا

بکجور از سعدالدوله شکست خورد و توسط وی دستگیر و به قتل رسید. ابن اثیر جزئیات حادثه‌ی مزبور خود را این گونه شرح می‌دهد:

«چنان که ذکر کردیم، پس از منهزم شدن بکجور از سپاه مصر در دمشق و عزیمت به «رقه» در رقه اقامت کرد. پس بر رجه و نواحی مجاور رقه مستولی شد. در آن احوال به پادشاه بهاءالدوله ابن بابویه نامه نوشت که بدو بپیوندند و نیز بازگردی که بر دیار بکر و موصل مسلط بود نامه نوشت که اجازه دهد به سوی او روان شود، با سعدالدوله بن سیف الدوله حمدان، فرمانروای حلب مکاتبه کرد مبنی بر این که به طاعتش بنا بر قاعده‌ی اولین بازگردد. و سعدالدوله شهر حمص را کماکان به او بازگرداند. کسی در آن جا یافته نشد که به خواسته‌های او پاسخ بدهد. پس در رقه ماند بنا را به نامه‌نویسی به برخی از آشنایان و گروهی از رفقای خود در دستگاه سعدالدوله کسانیکه در بندگی او بودند، گذاشت آنها بکجور را آگاه نمودند که سعدالدوله سرگرم لذات و شهوات خود بوده، فارغ از تدبیر کار ملک است. آن گاه بکجور به العزیز بالله صاحب مصر نامه نوشت و او را به تصرف حلب تطمیع نمود و خاطر نشان ساخته بود که حلب دهلیز عراق است و چون آنجا را گرفتی باقی کارها آسانتر از آن خواهد بود. و از العزیز به سپاه مددکاری طلب کرد. العزیز پاسخ موافق داد و به «نزال» فرمانروایی طرابلس و ولات دیگر در بلاد شام نوشت و فرمان تجهیز سپاهیان به آنان داد که به اتفاق «نزال» به سوی بکجور روان شوند و در قتال با سعدالدوله و قصد بلاد او به فرمان او رفتار کنند.»<sup>۶۲</sup>

### درگذشت عمده الدوله اسحاق بن معزالدوله بن بویه در مصر

ابن اثیر در ذکر حوادث سال ۴۰۰ ه‍.ق می‌نویسد: در این سال عمده الدوله اسحاق بن معزالدوله بن بویه در مصر درگذشت.<sup>۳۳</sup> همان‌طور که قبلاً اشاره شد بعد از شکست عزالدوله بختیار از عضدالدوله در سال ۳۶۷ ه‍.ق/۹۷۸م و کشته شدن وی، برخی از پسرانش به فاطمیان مصر پناه بردند و بقیه دستگیر و در قلعه‌ای در فارس محبوس گردیدند.<sup>۳۴</sup>

### خطبه خواندن به نام خلفای فاطمی مصر در کوفه و موصل و واکنش بهاءالدوله (۴۰۳-۳۷۹ ه‍.)

در سال ۴۰۱ ه‍.ق قراوش بن مقلد امیر بنی عقیل، به نام الحاکم به امرالله خلیفهی مصر در سراسر قلمروی خویش یعنی موصل، انبار، مداین و کوفه و ... خطبه خواند. ابن اثیر می‌نویسد: در آغاز، خطبه در موصل خوانده شد با این عبارت: «الحمد لله الذی انجلت بنوره غمرات العصب و انهدت بقدرته ارکان النصب و اطلع بنوره سمش الحق من العرب. (در حاشیه من الغرب آمده است).

سپاس خدای را که به نور خویش به تیرگی‌های جهل روشنی بخشید و به نیروی خود پی‌های نصب شده در هم ریخت و با طلوع نور خویش خورشید حق از عرب پیدا گردید.»

القادر بالله، امیرالمؤمنین، قاضی ابابکر بن باقلانی را نزد بهاءالدوله گسیل داشت و او را از مایه‌های مطلع ساخت. علویان (شیعیان) و عباسیان از کوفه به بغداد انتقال پیدا کردند، و بهاءالدوله قاضی ابابکر را اکرام نموده، به عمید لشکر نوشت و فرمان داد که به جنگ قراوش رود. همچنین مبلغ یکصد هزار دینار جهت مخارج سپاه برایش ارسال داشت و قاضی ابابکر را خلعت و امر قضاوت عمان و سواحل را بدو تفویض کرد. چون عمید لشکر به جنگ قراوش رفت، قراوش از کرده‌ی خویش پشیمان شد. پوزش طلبید، خطبه



برای خلفای مصر قطع مجدداً آن را به نام خلیفه‌ی عباسی القادریالله اعاده نمود (۴۲۲-۳۸۱ هـ).<sup>۶۵</sup>

ابن العبری نیز تصریح می‌کند که چون خلیفه القادر بر این واقعه آگاه شد دچار اضطراب شد. عمید الجیوش را با سپاهی انبوه تجهیز کرد. هنگامی که خبر آمدن این سپاه به قراوش رسید به خلیفه پیغامی فرستاد عذر خواست در نتیجه دعوت الحاکم موقوف شد مجدداً به نام خلیفه عباسی خطبه خوانده شد.<sup>۶۶</sup> طبق گفته‌ی کاشانی، در سال ۴۰۱ هـ ق (۳۹۹ هـ) دیاربکر، موصل، سنجار، جزیره و سراسر دیار ربیع و عراق و کوفه و مداین بر منابر خطبه به نام الحاکم بالله خلیفه مصر خوانده شد. بر اثر این حادته اوضاع عراق پریشان شد، در نتیجه «عمیدالجیوش [نایب] بهای الدوله [بن] بویه به حرب و رزم قراوش رفت و در عراق قطع خطبه‌ی حاکم کرد. و قراوش صاحب جیوش اصحاب حاکم مصر بود».<sup>۶۷</sup>

### تکذیب نسب فاطمیان در بغداد در زمان آل بویه

در منابع آمده، در سال ۴۰۲ هـ ق در بغداد صورت مجلسی متضمن قدح و تکذیب سلسله نسب فاطمیان، با حضور برخی از رجال بلند مرتبه ارائه گردید. طبق گفته‌ی ابن اثیر، کسانی که صورت مجلس مزبور را صحه گذاشتند عبارت بودند از: مرتضی و برادرش رضی و ابن بطحای علوی و ابن ارزق موسوی و زکی ابوعلی عمر بن محمد و از قضات و علماء، ابن اکفانی و ابن جزری و ابوالعباس ابیوردی و ابوحامد اسفراینی و کشفلی و قدوری و ضمیری و ابو عبدالله بن بیضاوی و ابوالفضل نسوی و ابو عبدالله بن نعمان فقیه شیعه و غیرهم بودند.<sup>۶۸</sup> مؤلف کتاب «زبده التواریخ» می‌نویسد:

«در این سال [۴۶۴ هـ ق] در بغداد به اشارت خلیفه قادر محضری ساختند متضمن قدح و طعن سادات علویه مصر که در دعوی اعتزاء و انتماء و انتساب به امام جعفر صادق (ع) کاذب‌اند، اصل ایشان از دیصانیان و قداحیان مجوس است. و گروهی از محبان آل عباس به طمع حطام دنیائی گواهی اشهاد خود ملوث کردند. و خواستند که به اطراف

ممالک فرستند تا بر فراز منابر بر خاص و عام خوانند. وزیر خلیفه که مردی عاقل بود گفت: به استصواب من مصلحت افشاء آن نباشد، همچنان که تو از بغداد تا بلاد مشرق حاکمی ایشان از دیار بکر و مصر و شام تا اقصی مغرب حاکم اند. چون بر این حال آگاه شوند، به حکم «جواب الفاسد بالفاسد» همچنین محضری به قذح انتساب شما بنویسند به اشهاد جمعی گواهان موشح کنند، و شما هر دو قبیله پیش مسلمانان و مردم مقدوح و مطعون شوید، و حرمت هر دو طایفه از نظرها برخیزد، آن را نهان داشتند.<sup>۶۹</sup>

بنا به قول ابن التفری، امضاءکنندگان نوشتند که نسب فاطمیان از دیصانیان است منسوب به دیضان بن سعید الخرمی.<sup>۷۰</sup>

### پناهنده شدن مؤید الملک رنجی به مصر (۴۱۴ هـ.ق)

از جمله افراد دیگر که به جهت نارضایتی از آل بویه، به دربار فاطمیان مصر پناه برد مؤید الملک رنجی وزیر مشرف الدوله بود. مشرف الدوله پسر بهاءالدوله بود که از سال ۴۱۲ تا ۴۱۶ بر عراق حکومت کرد. ابن خلدون در این زمینه می‌نویسد:

عنبر خادم زمام دولت مشرف الدوله [۱۶-۴۱۲] را در دست داشت. پدر و جدش نیز چنین مقامی داشتند. این عنبر به اثیر ملقب بود. بر دولت آل بویه فرمان می‌راند و به ویژه سپاهیان از او حرف شنوی داشتند. اثیر خادم سبب شد که مشرف الدوله، وزیر خود، مؤید الملک الرنجی را عزل کند. زیرا مؤید الملک [از ابن شعبای یهودی] صد هزار دینار مصادره کرده بود و این یهودی از متعلقان اثیر خادم بود. چون مشرف الدوله در سال ۴۱۴ هـ.ق مؤیدالملک را معزول نمود، [ابوالقاسم حسین بن علی بن الحسین المغربی را به جای او وزارت داد. ابوالقاسم در مصر متولد شده بود و پدرش از اصحاب سیف الدوله بن حمدان بود که] به مصر رفت و در آنجا به مقامات دولتی رسید ولی به دست الحاکم بالمرله کشته شد.<sup>۷۱</sup>

### قیام بساسیری و حمایت وی از فاطمیان در زمان آل بویه

بنا به گفته مقریزی، بساسیری از اهل فسا یکی از شهرهای مدائن بود، به همین دلیل وی را بساسیری می‌گفتند.<sup>۷۲</sup> هنگامیکه طغرل بیک سلجوقی به بغداد آمد و الملک الرحیم بویه را دستگیر نمود، بساسیری از مملوکان و بزرگان آل بویه سر به شورش برداشت.

در سال ۴۴۸ هـ ق قتلش که پسر عم سلطان طغرل بود به جنگ بساسیری روان شد. بساسیری قتلش را شکست سختی داد، افراد وی را اسیر و به موصل برد. در آنجا به نام خلیفه‌ی مصر المستنصر علوی خطبه خواند. المستنصر برای وی و تمام افرادش خلعت فرستاد. از جمله خلعت گیرندگان جابر بن نائب و ابوالحسن بن عبدالرحیم و ابوالفتح ورام و نصیر بن عمر و محمد بن حماد بودند.

ابن الوردی می‌نویسد، بساسیری چون بر بغداد دست یافت نامه‌ای به خلیفه مصر نوشت او را از ماجرای خطبه خواندن خود به نام خلیفه مصر آگاه کرد. در این زمان منصب وزارت مصر در دست فردی بود به نام ابن اخی ابی القاسم المغربی بود. او از کسانی بود که از مقابل بساسیری فرار کرده بود. وی از بساسیری تبرئه جست، اقدام وی را در این زمینه تأیید نکرد. زیرا از عواقب کار می‌ترسید. سرانجام جواب آمد که آنچه تو در سر می‌پرورانی خلاف مصلحت است. پس بساسیری به طرف واسط و بصره حرکت کرد بر آنجا دست یافت.<sup>۷۳</sup> بعد از مدتی طغرل به موصل حمله کرد و بساسیری را از آنجا راند آن گاه حکومت موصل و تمام نواحی آن را به برادر خود ابراهیم ینال داد و به بغداد بازگشت و در ماه ذی القعدة سال ۴۴۹ هـ ق وارد بغداد گردید.

در سال ۴۵۰ هـ ق ابراهیم ینال، از موصل به بلاد جبال لشگر کشید. بساسیری از دوری او از موصل استفاده کرد به کمک قریش بن بدران حاکم سابق موصل به آن شهر درآمدندو آنجا را متصرف شدند. طغرل بیک به موصل آمد ولی قریش و بساسیری آنجا را ترک کرده بودند. طغرل در پی آنها به نصیبین رفت ولی چون برادرش ابراهیم ینال از او

جدا شد و به همدان رفت، و سر به عصیان بلند کرده بود، (۴۵۰ هـ ق) مجبور شد او را تعقیب کند سرانجام در همدان برادرش را به محاصره انداخت.

بساسیری در این هنگام به بغداد آمد. بعد از تصرف آنجا، در مساجد جامع به نام المستنصر بالله خلیفه مصر خطبه خواند و دستور داد در اذان «حی علی خیر العمل» بگویند بساسیری القائم بامرالله خلیفه عباسی را با اهل و حرمش به حدیثه منتقل نمود.

چون طغرل بیگ از کار برادر خود ابراهیم ینال فارغ شد، راهی بغداد گردید از بساسیری درخواست نمود که خلیفه عباسی را به مسند خلافت برگرداند. همین که طلا به لشکر طغرل، به عراق نزدیک گردید، بساسیری در ماه ذی القعدة سال ۴۵۱ هـ ق پس از یک سال، فرمانروائی بر بغداد، از آنجا رفت. طغرل خلیفه را به بغداد آورد. آن گاه خمار تکین، طغرای را جهت تعقیب بساسیری گسیل داشت. اندکی بعد طغرل نیز به او پیوست. سپاه بساسیری غافلگیر شد از طغرل شکست خورد، خود بساسیری در حین جنگ کشته شد.<sup>۷۶</sup> شورش بسیاری و حمایت فاطمیان از آنها نشان می‌دهد که فاطمیان در سیاست خارجی خویش تسلط بر بغداد را دنبال می‌کردند اما وجود دولت قدرتمند آل بویه، مانع تحقق چنین نقشه‌ای بوده است.

### اسماعیلی شدن ابوالکالیجا بویه (۴۴۰-۴۴۵ هـ)

برخی از محققان برآنند که ابوالکالیجار بویه تحت تأثیر تبلیغات داعیان اسماعیلی، به مذهب اسماعیلی روی آورد. چنان که عبدالرحمن سیف آزاد در کتاب خویش «تاریخ خلفای فاطمی» به هنگام بحث پیرامون شرح حال ابونصر هبه الله شیرازی سلمانی، در این زمینه می‌نویسد:

«سیدنا مؤید الشیرازی در قرن چهارم هجری در شهر شیراز به دنیا آمد. پدرش در زمان حاکمی حجه‌الحاکم در فارس بود. تعلیم و تربیتش در سایه‌ی پدر و از طفولیت علوم فاطمی بوی آموخته شد. از آرزوهای پدرش بود که فرزندش بتواند مقام او را حفظ کند بعد از پدر در شیراز به امر

دعوت مشغول شد. و با کوشش‌های فراوان او مردم بیشتر به مذهب اسمعیلیه گرویدند. ابوکالیجار البویهی با او عداوت ورزید ولی سیدنا چنان با حسن اخلاق با او پیش آمد که پس از چندی دعوت اسمعیلیه را پذیرفت. در دربار سلطان با عده‌ای از علمای شیعه و سنی و معتزله مناظره نمود و برتری دانش خویش را بر آنها ثابت نمود. علوم اهل بیت و فقه فاطمی را به سلطان تعلیم می‌داد و در سلطنت او علناً به امر تبلیغ می‌پرداخت. در شهر اهواز مسجد ویرانی را تعمیر و بر روی محراب آن اسامی ائمه را نقش نمود. در این مسجد اذان به طریق اهل تشیع (حی علی خیر العمل) معمول شد و هر جمعه به نام امام المستنصر بالله خلیفه فاطمی خطبه می‌خواندند. اهل تسنن از این رویه و کار سیدنا بدریار خلیفه عباسی شکایت بردند. سلطان از خوف عباسیان تقیه می‌کرد و سیدنا مؤید نیز ترک وطن نموده به مصر رفت. بعد از سختی‌ها و مشکلات زیاد در سال ۴۳۷ هـ ق به شهر قاهره رسید.<sup>۶۶</sup>

در کتاب تاریخ ایران کمبریج نیز آمده که: «هوش و پایداری ابوکالیجار سبب گردید که متحد کردن قلمروی سستی آل بویه به اضافه‌ی عراق برای وی میسر شود. در واقع از دست آورده‌های فرهنگی و اداری و یا نگرشهای دینی وی چیزی نمی‌دانیم، ابوالمؤید فی الدین، داعی است که در خدمت فاطمیان بوده و مدتی را در دربار ابوکالیجار بسرآورده است. دعوی کرده بود که امیرالامرا را به مذهب اسماعیلی در آورده است. اما احتمال بیشتر آن است که ابوکالیجار بنابر سنت آل بویه شایسته می‌دانست که نگرش وی در موضوعات دینی وابسته به ملاحظات سیاسی باشد. لقب اضافی‌ای که خلیفه به ابوکالیجار بخشیده بود گواه صادقی بر استعداد وی در تغییر جهت است.<sup>۶۷</sup>

### یادداشت‌ها

- ۱- طقوس، محمدسهیل، تاریخ الفاطميين فی شمالی افريقيه و مصر و بلاد الشام ۲۹۷- ۵۶۷هـ / ۹۱-۱۱۷۱م (قاهره، دارالنفائس، ۱۴۲۲هـ) الطبعة الاولى، ص ۲۵۲.
- ۲- ابن تغری بردی الاتابکی، جمال الدين ابی المحاسن يوسف، النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهرة، وزارت الثقافیه و الارشاد القومي المؤسسه المصريه العامه، ج ۳، ص ۲۹۸.
- ۳- طقوس، ص ۲۵۲.
- ۴- ابن تغری بردی، النجوم الزاهره، ج ۴، ص ۱۲۴.
- ۵- اخبار الدول منقطعه، ص ۳۴؛ به نقل از: طقوس، ص ۲۵۲.
- ۶- ابن تغری بردی، ج ۴، ص ۱۲۵.
- ۷- طقوس، ص ۲۵۳.
- ۸- بغدادی، ابو منصور عبدالقاهر بغدادی، الفرق بين الفرق تاريخ مذاهب اسلام، ترجمه دكتور محمدجواد مشکور، (تهران، اشراقی ۱۳۸۵) چاپ پنجم، ص ۲۰۸۹.
- ۹- طقوس: تاريخ الفاطميين ...، ص ۲۵۳، به نقل از: ابن ظافر اخبار الدول المنقطعه، ص ۵-۳۴.
- ۱۰- آزاد، سيف الله: تاريخ خلفای فاطمی، ص ۲۲ به نقل از ثعالبی: يتميه الدهر.
- ۱۱- ب. لویس، ب. «فاطمیان و راه هند»، مجله دانشکده ی اقتصادى دانشگاه استانبول، شماره ی ۱۱ (۵۰-۱۹۴۹)، ص ۵۴-۵۰؛ به نقل از: تاريخ اسلام، کمبریج، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه احمد آرام (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۵) چاپ پنجم، ص ۲۵۷.
- ۱۲- تاريخ اسلام کمبریج، چاپ پنجم، ص ۸-۲۵۷.
- ۱۳- تاريخ اسلام کمبریج، ص ۲۰۴.
- ۱۴- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، العبر و دیوان المبدأ و الخبر فی الايام العرب و العجم و البریر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۳، ص ۶۶.

- ۱۵- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ خلفاء، تحقیق احمد ابراهیم زهوه، سعید بن احمد العید روسی، (بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۲۷ ق)، ص ۴۰۰.
- ۱۶- ابن خلدون، ج ۳، ص ۶۷؛ جهت اطلاع، رک، العبری، ص ۳۳۶، سیوطی، ص ۳۱۰.
- ۱۷- واکر، ص ۶۶، پل ای، پژوهشی در یکی از امپراتوریهای اسلامی (تاریخ فاطمیان و منابع آن) ترجمه فریدون بدره ای (تهران: فرزانه، ۱۳۸۳)، ص ۵۴.
- ۱۸- ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۹؛ ابن الوردی، زین الدین عماد بن مظفر، تاریخ ابن الوردی (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ هـ/۱۹۹۶ م) چاپ اول، ج ۱، ص ۵-۲۸۴؛ ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ اسلام، (بیروت: دارالکتاب العربی)، وقایع ۸-۳۵۱ هـ ق، ص ۴۳.
- ۱۹- ذهبی، وقایع سال ۳۵۷ هـ ق.
- ۲۰- تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، (دانشگاه کمبریج)، جمعی از نویسندگان، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، (تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳) چاپ اول، ص ۲۳۴.
- ۲۱- همان، ج ۴، ص ۲۳۵.
- ۲۲- همان، ج ۴، ص ۲۳۷.
- ۲۳- الهاشم، دنیا، قصه و تاریخ الحضارت العربیه، ج ۱۷ و ۱۸ (بیروت، ص ۹-۱۹۹۸)، ص ۶۹.
- ۲۴- واکر، پل ای، ص ۵۴.
- ۲۵- ابن اثیر، عزالدین، علی، تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، ج ۱۵، ص ۶-۲ (تهران: مؤسسه مطبوعات علمی)، چاپ دوم، (ابی الفداء، ج ۱، ص ۲۰۹؛ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ ذهبی، شمس‌الدین، تاریخ الاسلام، وقایع ۸-۳۵۱ هـ ق، (بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۳ ق) چاپ دوم، ص ۴۳.
- ۲۶- ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۶.
- ۲۷- ابی الفداء، جل ۱، ص ۱۱۳، ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۱؛ وقایع ۸۰-۳۵۱ هـ ق.
- ۲۸- ابن اثیر، وقایع ۳۶۸.
- ۲۹- ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۱۱۳-۱۱۲.

- ۳۰- ابن مسکویه، تجارب الامم، ترجمه علینقی منزوی، ج ۶، (تهران: توس، ۱۳۷۶).
- ۳۱- ذهبی، وقایع سالهای ۸۰-۳۵۱، ص ۲۷۳.
- ۳۲- ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۵.
- ۳۳- مقریری، تقی الدین احمد بن علی، اتعاظ الخنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الحلفاء، تحقیق دکتر جمال الدین الشیان، ج ۲ (قاهره، ۱۳۸۷هـ.ق. ۱۹۷۶م، ص ۲-۲۲۰).
- ۳۴- ابن خلدون، ج ۳، ص ۷۴.
- ۳۵- ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۴.
- ۳۶- ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۶-۷۰.
- ۳۷- ابن مسکویه، ج ۶، ص ۴۶۲.
- ۳۸- مقریزی، اتعاظ الحنفا، ص ۲-۲۲۰.
- ۳۹- مقریزی، ج ۲، اتعاظ الحفا...، ص ۲-۲۲۰.
- ۴۰- مقریزی، اتعاظ الحنفا...، ج ۲، ص ۲-۲۲۰.
- ۴۱- مقریزی، اتعاظ الحنفاء، ج ۲، ص ۲-۲۲۰.
- ۴۲- ابن خلدون، ج ۳، ص ۷۴؛ جهت اطلاع بیشتر به، ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۶-۷۰ مراجعه شود، ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۱۵؛ ابن الوردی، ج ۱، ص ۲۸۹؛ ذهبی، حوادث ۸۰-۳۵۱، ص ۲۶۱.
- ۴۳- کاشانی، جمال الدین، زبده التواریخ، به کوشش محمد تقی دانش پژوه (تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶، چاپ دوم، ص ۸۱).
- ۴۴- کاشانی، جمال الدین، ص ۸۱.
- ۴۵- همان، ص ۸۲.
- ۴۶- ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۲۸.
- ۵۰- ابن التفری، ج ۴، ص ۱۳۳.



۵۱- ابن العماد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، تحقیق عبدالقادر الارتافروط- محمود الاناؤوط، (بیروت: دمشق، دارابن کثیر، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۸۹ ک) ج ۱، ص ۶۰؛ ذهبی، وقایع ۳۸۰-۳۵۱، ص ۲۶۹.

۵۲- سامر، فیصل، دولت حمدانیان، ترجمه علیرضا ذکاتوی فراگوزلو، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰، چاپ اول، ص ۱۵۶.

۵۳- ابن مسکویه، ج ۶، ص ۴-۴۷۳؛ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۵۴؛ ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۵-۱۱۴.

۵۴- مقریزی، ج ۱، ص ۲-۲۵۱.

۵۵- ابن تغری، ج ۴، ص ۱۳۶.

۵۶- مقریزی، ج ۱، ص ۲۵۲.

۵۷- ذهبی، حوادث سال های ۸۰-۳۵۱، ص ۴۷۱؛ ابن تغری، ج ۴، ص ۵-۱۲۴.

۵۹- ابن خلدون، ج ۳، ص ۷۹.

۶۰- ابن خلدون، ج ۳، ص ۶۶۶؛ ابن مسکویه، ج ۷، ص ۷-۱۶۷۵.

۶۱- ابن خلدون، ج ۳، ص ۷۹.

۶۲- ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۴-۲۰۲.

۶۳- ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۳۲۸.

۶۴- ابن مسکویه، ج ۶، ص ۴۵۵؛ ایضاً تاریخ کمبریج ایران، ج ۴، ص ۲۳۳.

۶۵- ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۳۳۱.

۶۶- ابن تغری، حوادث ۴۰۱ هـ، ص ۲۲۷.

۶۷- کاشانی، جمال الدین، ص ۹۴.

۶۸- ابن اثیر، ج ۱۵، ص ۳۴۳؛ ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۱۵؛ ذهبی، وقایع ۴۰۲ هـ، ص ۱۱؛ ابن العماد، ج ۲، ص ۱۶۲.

۶۹- کاشانی، جمال الدین، ص ۱۰۶.

۷۰- ابن تغری، حوادث ۴۰۲ هـ، ص ۲۲۹.

۷۱- ابن خلدون، ج ۳، ص ۵-۳۸۴.

۷۲- مقریزی، ج ۲، ص ۲۳۲.

۷۳- ابن الوردی، ج ۱، ص ۳۵۲.

۷۴- ابن خلدون، ج ۳، ص ۸۱- ۳۷۸ ؛ ایضاً سیوطی، ص ۳۲۱، کاشانی، جمال الدین،

ص ۱۰۷-۱۰ ؛ ابن العماد، ج ۲، ص ۲۷۷ ؛ ابی الفداء، ج ۱، ص ۱۷۷ ؛ ابن الوردی، ج ۱،

ص ۳۵۲.

۷۶- سیف آزاد، ص ۵۶- ۵۵ .

۷۷- تاریخ ایران کمبریج، ج ۴، ص ۶۰-۲۵۹.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی